

# MO SALAH

## پادشاه مصری

تام اولدفیلد



ترجمه  
ماشاله صفری



# HAJAS OM

## رنگین ماه صفر

پادشاه مصری

تام اولد فیلد

ماشاله صفری



در شبکه های مجازی  
هم ما را دنبال کنید

goalgasht

goalgasht

goalgasht

[goalgasht.ir](http://goalgasht.ir)

صفحه آرایی: شهاب گلستان

طرح جلد: گرافیک گشت

نوبت چاپ: دوم ۱۳۹۸

تیراژ: ۱۵۰۰ جلد

قیمت: ۱۵۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۵۲۵۲-۹-۶

نقل نوشته ها منوط به اجازه کتبی از ناشر است

سرشناسه: اولد فیلد، مت Oldfield, Matt

عنوان و نام پدیدآور: پادشاه مصری: محمد صلاح / [مت اولد فیلد]، تام اولد فیلد، ترجمه ماشاله صفری

مشخصات نشر: تهران: گلگشت، ۱۳۹۷

مشخصات ظاهری: ۱۰۴ ص؛ ۲۱/۵×۱۴/۵ س.م.

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۵۲۵۲-۹-۶

وضعیت فهرست نویسی: فیا

یادداشت: عنوان اصلی: Salah (Ultimate Football Heroes)، ۲۰۱۸

موضوع: صلاح، محمد، ۱۹۹۲-م.

موضوع: فوتبالیست ها — مصر — سرگذشته

شناسه افزوده: Oldfield, Tom

شناسه افزوده: صفری، ماشاله، ۱۳۶۲- مترجم

رده بندی کنگره: ۱۳۹۷ الفب/ص / GV۹۴۲/۷

رده بندی دیویی: ۹۲-۷۹۶/۲۳۴

شماره کتابشناسی ملی: ۵۵۳۹۶۶۳

تلفن: ۳۳۹۸۲۸۸۸ {+۹۸۲۱} فکس: ۴۳۸۵۲۹۳۳ {+۹۸۲۱}

{+۹۸} ۹۲۱۳۹۰۲۲۵۰

[www.goalgasht.ir](http://www.goalgasht.ir)



## مقدمه تونل تاریک

مو صلاح در تونل زیر ورزشگاه المپیک کی یف بالا و پایین می‌پایید. صدای جمعیت بیرون به قدری زیاد بود که دوستش و مهاجم لیورپول سادیو منه ساور بود فریاد بزند تا محمد صدایش را بشنود:

«باورم نمی‌شه این جاییم. این بهترین روز زندگیمه!»

مو لبخندی زد، چشمانش می‌درخشیدند. این بزرگترین بازی تیم جوان یورگن کلوپ<sup>۲</sup> بود که پیش رو داشتند.

به محض این‌که داورهای بازی که جلوی صف بازیکنان بودند شروع به حرکت کردند، روبرتو فرمینیو برگشت و انگشت شصتش را به علامت پیروزی به سمت همه بالا گرفت.

مو به چپش نگاهی انداخت. بازیکنان رئال مادرید هم به اندازه‌ی هم تیمی هایش متمرکز و آماده بودند. بیشتر آن‌ها در تیمی که هر دو سال قبلی را قهرمان لیگ قهرمانان شده بود، بازی کرده بودند.

مو با خودش فکر کرد: ولی قرار نیست مقابل ما قهرمان بشن!

صدای جمعیت هنگام ورودشان به زمین مانند موج‌های دریا به او برخورد کرد. سکوها با پرچم‌ها و پیراهن‌های قرمز لیورپول در حرکت بودند. «هرگز تنها قدم نخواهی زد» سرود لیورپول بالاتر از صدای تبل‌ها و فریادهای هواداران رئال مادرید خوانده می‌شد. سکوها پشت دروازه مانند جایگاه کاپ' در آنفیلد پر از هواداران ایستاده بود.

سیا - ورتز از کی‌یف، در روستای مو، تجربیج مصر، خانواده‌ی صلاح به همراه همسایه‌ها در کافه‌ی ساده‌ای که از بتون تیره ساخته شده بود جمع شده بودند. تلویزیون بزرگ روی دیوار آن بود و زمانی که صورت مو را نشان داد صدای شادی از کافه به هوا بلند شد.

کسی فریاد زد: «یا صبح! یا لیورپول!»

مو قهرمان تجربیج و موریتانی سورتش را روی دیوار زمین فوتبال بیرون کافه نقاشی کرده بودند و عکس‌هایش را با همه جای مصر بود. هزینه‌ی راه اندازی زمین چهار فصلی که بچه‌های روستا در آن بازی می‌کردند را محمد داده بود. تنها زمین سبز رنگ در میان خیابان‌ها و میدان‌های خاکی. این فقط یکی از روش‌های او برای کمک به دیگران بود.

صلاح قالی، پدر مو بلند از همه فریاد زد: «زوباش بس!» دیدن پسر بزرگش روی صفحه‌ی تلویزیون که منتظر شروع بازی در سمت راست زه بن، پایین می‌پرید غرور زیادی داشت.

پسر عموی مو، عباد فریاد زد: «لیورپول می‌بره! با صلاح و مازن و فینیو امکان نداره شکست بخورن!»

قالی زیر لب گفت: «انشالله»

فروتنی همیشه درسی بود که به پسر ساکت، فوق‌العاده و ساده‌اش می‌داد. سوت آغاز بازی به صدا درآمد و صدای هواداران در کافه، تمام مصر، دنیا و ورزشگاه کی‌یف به هوا بلند شد.

برای ۲۰ دقیقه لیورپول تمام بازی را در اختیار داشت. محمد همه جا بود. دو یا سه شوت به سمت دروازه زد، کرنری خطرناک فرستاد، چند دریبل زد و پاس‌های خوبی هم

داد و نزدیک بود بهترین شانس لیورپول را وارد دروازه کند. کافه با هر تماسش با توپ به هوا می‌رفت. در کی‌یف آوازهای لیورپولی‌ها آغاز شد.

«او پادشاه مصری است!»

در میانه‌ی زمین شانه به شانه‌ی کاپیتان رئال، سرجیو راموس، دنبال توپی بود. مو و راموس در هم گره خوردند و روی زمین افتادند و دوربین توپی را که به اوت شلیک شد دنبال کرد.

مو در حالی که روی زمین می‌افتاد می‌دانست اتفاق بدی افتاده است. بازوی راستش، که زیر بازوی راموس گیر کرده بود، زیادی کشیده شد. بلافاصله درد شدیدی در مچ‌هایش پدید آمد. نمی‌توانست از روی زمین بلند شود. دوربین‌های تلویزیون او را نشان می‌دادند که به پشت روی زمین افتاده و در محاصره‌ی هم‌تیمی‌هایش است که فریاد می‌زنند و پزشک تیم را صدا می‌کنند. هواداران در سکوت فرو رفتند. درنجریج دویست نفر شروع به فریاد کردند. خشم و ناامیدی زدند.

مو به گروه پزشکان که بالای سرش رسیده بودند گفت: «شونه‌ام!» حالا بلند شده بود. تنها چیزی که در ذهنش داشت این بود که باید درمانش کنند تا بتواند بازی را ادامه دهد. در حالی که مشغول درمانش بودند از درد اشک می‌ریخت.

فریاد زد: «اسپری بی‌حسی بزنید. باید ادامه‌دارم!»

عباده زیر گوش صلاح قالی زمزه کرد: «این فویه! برمی‌گرده!»

پدر محمد با اضطراب سری تکان داد. درباری ابن آسیب دیدگی حس خوبی نداشت.

حق با او بود.

مو شروع به دویدن کرد. برای چند دقیقه، سعی کرد به بازی ادامه دهد. اما فایده‌ای نداشت. نمی‌توانست بدون احساس درد حتی شانه‌اش را تکان دهد. نمی‌توانست درگیر شود، بچرخد، استارت بزند، هیچ کاری نمی‌توانست انجام دهد. نمی‌توانست بازی کند. درنهایت روی زمین سبز کی‌یف افتاد. اشک از روی گونه‌هایش جاری بود. ناراحتی‌اش فقط به خاطر این بازی نبود. ترک زمین در فینال لیگ قهرمان و حشتناک است، اما فقط پنج هفته با جام جهانی فاصله داشتند. گل‌ها و رهبری او، مصر را بعد از سی سال به جام جهانی برده بود. همه‌ی کشور غرق در شادی و اتحاد بودند. این تمام چیزی بود که برایش بازی می‌کرد. خوشحال کردن مردمی که دوستشان داشت. حالا همه چیز در حال از دست رفتن بود.

برای لحظه‌ای، همه چیز مقابل چشمانش تاریک شد. فقط درد مانده بود. صدای

پزشک تیم را می شنید که توضیح می داد صلاح باید زمین را ترک کند. می خواست مقاومت کند. به آن ها بگوید نه! می توانم ادامه دهم، می توانم تحمل کنم، اما تمام چیزی که می دیدند حرکت لب هایش بود؛ صدایی بیرون نمی آمد.

پارچه ای دور شانه اش پیچیدند. به سختی روی پاهایش بلند شد. صورت یورگن کلوپ را دید که حرف های آرام کننده و روحیه بخش می زد. چشمانش را بست و شکست خورده و ناامید در تونل محو شد.

صلاح قالی ناله کنان گفت: «اوه، پسر». بیشتر از هر کسی می دانست موچه دردی درونش کشید. بلند شد و راهش را سمت هوای غروب بیرون باز کرد و شروع به پیام داد. در

«خدا به تو قدرت خوب شدن می ده. خانواده ات کنارت هستند. تمام روستا کنارت هستند. تمام صرکنا ب هستند.»